

کارگردشناسی و تحلیل چرایی صدور اخبار باب استطاعت

حمید مؤذنی بیستگانی^۱

چکیده

وجوب حج در گرو تحقق استطاعت است. درباره چیهستی استطاعت و چگونگی تحقق آن، اخبار و احادیثی وارد شده است. این اخبار از دو جهت قابل تأمل هستند: اول، کارگردشناسی آنهاست که دو احتمال درباره آن می‌رود: یکی اینکه این اخبار از حیث تفسیر صادر شده و شارع در مقام جعل مصطلح شرعی بوده است. احتمال دوم اینکه از حیث تطبیق صادر شده و شارع در مقام تبیین مفهوم عرفی موضوعات است که عناصر مذکور در اخبار، صرفاً مصادیقی از آن مفهوم هستند. دوم که قابلیت تأمل دارد و مترتب بر عرفی دانستن مفهوم استطاعت است، چرایی صدور اخبار و احادیث در مقام تفسیر و تبیین استطاعت است؛ حال آنکه استطاعت به همان معنای عرفی‌اش، موضوع قرار گرفته است. در این پژوهش که به روش توصیفی - تحلیلی به نگارش درآمده، اثبات شده که کارکرد این اخبار، تبیین همان معنای معهود عرفی است. ضمناً وجهی برای لغوانگاری این تبیین وجود ندارد؛ بلکه به دلایل متعدد، چنین تبیینی حکیمانه است.

کلیدواژه‌ها: حج، استطاعت عرفی، استطاعت شرعی، حیثیت تفسیر، حیثیت تطبیق.

۱. دانش‌آموخته سطح ۴ حوزه علمیه و دکترای فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه زاهدان.

حج از واجبات مشروط است که افزون بر شروط عامه تکلیف - یعنی عقل، قدرت، بلوغ و اختیار - متوقف بر استطاعت نیز هست. مطابق آیه شریفه «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» (آل عمران: ۹۷) حج، تنها بر شخص مستطیع، واجب است. در جایی که موضوع دلیل، از سوی شارع تعریف نشده باشد، لازم است که موضوعات، حمل بر معنای عرفی شوند. بررسی اخبار باب حج، پژوهشگر را متوجه این مطلب می‌سازد که پیرامون شرط و کیفیت تحقق استطاعت، اخبار فراوانی وارد شده است که عمدتاً حصول استطاعت را در گرو تحصیل زاد و راحله دانسته‌اند.

حال در مواجهه با این اخبار، جای این پرسش خواهد بود که کارکرد چنین احادیثی کدام است؟ در پاسخ به این پرسش، دو احتمال وجود دارد: احتمال اول اینکه بگوییم این احادیث، در مقام جعل اصطلاح و تبیین مراد شارع - متفاوت از معنای عرفی - است. لذا گویی شارع، از پس این احادیث، می‌کوشد تا با تفسیر نوینی که به دست می‌دهد، معنایی متفاوت از آنچه به ذهن عرف، متبادر است را تبیین کند و وجوب حج را متوقف بر آن بداند. احتمال دوم آن است که شارع، در مقام جعل و خلق اصطلاح و تبیین مرادی متفاوت از معنای متبادر عرفی نباشد؛ بلکه در قالب این اخبار، در مقام تبیین همان معنای عرفی باشد. گویی شارع، در قالب برخی اخبار، در صدد بیان پاره‌ای از مصادیق همان معنای عرفی است؛ برای مثال، واجد زاد و راحله - در جایی که انجام حج، متوقف بر زاد و راحله باشد - مصداق همان مفهومی است که از منظر عرف، مستطیع خوانده می‌شود. اخبار باب استطاعت را چنانچه از حیث اول صادر شده باشد حیث تفسیر، و چنانچه از حیث دوم صادر شده باشد حیث تطبیق می‌نامیم.

حال چنانچه اخبار باب استطاعت را از حیث دوم بدانیم و بگوییم این اخبار در صدد بیان چیزی افزون بر آنچه عرف از همین واژه درک می‌کند،

نیست، جای این پرسش خواهد بود که چه وجهی برای صدور این‌گونه اخبار باقی می‌ماند؟ در جایی که صدور این اخبار با عدم صدور آنها یکسان باشد و در هر دو صورت، لازم باشد تا مفهوم استطاعت را بر معنای عرفی حمل کنیم، آیا صدور چنین اخباری، لغو نیست؟ اگر لغو نیست، حکمت‌های محتمل در آن کدام است؟ بنابراین مهم‌ترین پرسش‌های پیش رو در این تحقیق عبارت‌اند از اینکه مقتضای کارکردشناسی اخبار باب استطاعت کدام است؟ بر فرض عرفی‌انگاری مفهوم استطاعت، چه وجهی برای صدور چنین اخباری وجود دارد؟

تبیین حیثیت تطبیق و تفسیر در قالب برخی موضوعات

بیاناتی که از شارع به ما رسیده است می‌تواند از حیثیت‌های مختلفی صادر شده باشد. گاهی شارع در مقام تبیین مراد خاص خود پیرامون پاره‌ای از مفاهیم است که موضوع احکام خود قرار داده است. این حیث از دخالت شارع را «حیث تفسیر» می‌نامیم. گاهی نیز شارع صرفاً در مقام تبیین مقصود و مفهوم معهود عرفی از الفاظ است و در این راستا معمولاً به بیان پاره‌ای از مصادیق یا اظهر مصادیق لفظ می‌پردازد تا مخاطب، از راه شناخت مصادیق، پی به معنای عرفی لفظ ببرد. این دخالت شارع صرفاً به جهت عالم بودن وی از احوال وضع، لغت و عرف است. این حیث از بیانات شارع را «حیث تطبیق» می‌نامیم. در اینجا به بیان چند مورد از واژگانی می‌پردازیم که پیرامون آنها اختلاف شده که آیا شارع، در مقام تفسیر است یا صرفاً در مقام تطبیق:

۱. نفقه

درباره چستی نفقه، نزدیک یازده خبر در منابع روایی وارد شده است. در روایات این باب، عمدتاً بر روی دو عنصر خوراک و پوشاک تأکید شده است؛^۱

۱. اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام پیرامون حق زن بر شوهرش پرسید. امام فرمود: «باید شکم او را سیر کند و بدنش را بپوشاند». (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۱، ص ۵۰۹)

جز یک روایت (خبر شهاب بن عبد ربّه) که مشتمل بر مواردی نظیر روغن سر، گوشت و رنگ مو هم هست.^۱ پرسش، این است که آیا نفقه‌ای که شرعاً پرداخت آن بر شوهر واجب است، منحصر در همین مواردی است که در روایات ذکر شده یا اینکه روایات مذکور، ناظر به یک حقیقت عرفی هستند و موارد مذکور در اخبار، صرفاً از باب بیان مصداق است؟

برخی فقها نفقه را دارای معنای خاص شرعی، و مصادیق آن را مقدر به مقادیر خاصی می‌دانند. ابن جنید نفقه را منحصر در خوراک و پوشاک می‌داند. وی در فرض تنگدستی شوهر، میزان خوراک را در حد سدّ جوع، و در وضعیت توانمندی، مقدار نفقه را به خوراندن گوشت در هر سه روز یکبار می‌داند. (ابن جنید اسکافی، ۱۴۱۶ق، ص ۲۶۴) شیخ طوسی در الخلاف، نفقه را مقدر، و مقدار آن را یک مد (برابر دو رطل و ربع) می‌داند. (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۱۲) مطابق نقل ابن ادریس، شیخ طوسی این قول را اجماعی می‌دانست. (ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۶۵۵) طبرسی نیز مشخص و مقدر بودن نفقه را اجماعی، و مقدار آن را دو رطل و ربع می‌داند. (طبرسی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۸۸)

در مقابل، برخی دیگر از فقها، نظر به مطلق بودن امر به نفقه، تشخیص آن را در صلاحیت عرف می‌دانند. بنا به تصریح ایشان، در چنین مواردی لازم است که به عرف مراجعه شود و بیاناتی که در نصوص در این باره وارد شده است، همگی ناظر به مفهوم عرفی نفقه است. (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۸، ص ۴۵۶)

۱. شهاب بن عبد ربّه گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «حق زن بر شوهر چیست؟» امام در پاسخ فرمود: «او را سیر کند و بپوشاند و با او ترشروی نکند». پرسیدم: «روغن که زنان برای زینت به سر خود می‌مالند، چطور؟» امام فرمود: «یک روز در میان، حق مطالبه دارد». پرسیدم: «گوشت چطور؟» امام فرمود: «هر سه روز یکبار؛ یعنی در هر ماه ده مرتبه». گفتم: «رنگ مو چطور؟» فرمود: «هر شش ماه یکبار حق زن است. در هر سالی شوهر باید چهار جامه بر زن بپوشاند؛ دو لباس برای زمستان و دو لباس برای تابستان. سزاوار نیست که مرد، خانه خود را از سه چیز تهی نگه دارد: روغن سر، سرکه و روغن زیتون. و نیز اهل خانه را به اندازه یک مد غذا دهد که من نیز به همین میزان، خود و خانواده ام را خوراک می‌دهم». (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۵۱۱)

صاحب حدائق نیز تشخیص مقدار نفقه را در صلاحیت عرف می‌داند. (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۸، ص ۶۲) شیخ مفید، نفقه را منحصر در خوراک، پوشاک و مسکن می‌داند؛ اما تصریح می‌کند که مقدار نفقه، تابع عرف است. (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۳۷) ابن ادریس - برخلاف طبرسی و طوسی - غیر مقدر بودن نفقه را بلاخلاف می‌داند و تعجب می‌کند از شیخ طوسی که مقدر بودن نفقه زوجه را اجماعی، و مقدر به مقدار خاص - یعنی یک مدّ (برابر دو رطل و ربع) - ذکر می‌کند. سپس می‌افزاید «هیچ یک از علمای ما که تصنیفی در این زمینه دارد، سخن از مقدر بودن نفقه به میان نیاورده؛ مگر مقلدین و تابعین شیخ». (ابن ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۶۵۵)

۲. وطن

یکی از قواطع سفر، رسیدن به «وطن» است. درباره اینکه وطن به چه جایی گفته می‌شود، اخبار متعددی وارد شده است. مطابق برخی اخبار، وطن جایی است که شخص در آن منزل داشته و به مدت شش ماه در آن سکونت کرده باشد.^۱ مطابق برخی اخبار دیگر، قصد توطن، شرط و ملاک است.^۲ اخبار دیگری نیز در مقام تبیین مفهوم وطن وارد شده که با توجه به اختلاف این اخبار، فتاوی فقها نیز متفاوت است. فقها درباره اینکه آیا اخبار مذکور، در مقام جعل اصطلاح به عنوان وطن شرعی هستند یا اینکه همگی ناظر به وطن عرفی هستند، اختلاف نظر دارند:

۱. إسماعیل بن بزيع می‌گوید از امام رضا علیه السلام پیرامون شخصی پرسیدم که در شهر خود، نماز را شکسته می‌خواند. امام فرمود: «اشکالی ندارد؛ مگر اینکه در آنجا منزلی داشته باشد که قصد توطن کرده باشد. پرسیدم: «قصد توطن چیست؟» امام فرمود: «منزلی داشته باشد که شش ماه در آن اقامت گزیده باشد. در این صورت، هرگاه وارد آن شهر شود، نمازش تمام خواهد بود». (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۲۱۳)

۲. حلبی از امام صادق علیه السلام پیرامون شخصی که در طی سفر، به منزل خود می‌رسد، پرسید که آیا باید نماز را تمام یا شکسته بخواند؟ حضرت فرمود: «باید نماز را شکسته بخواند. وطن، به منزلگاهی گفته می‌شود که قصد توطن شده باشد». (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۲۱۲)

شیخ طوسی در *المبسوط* معتقد است وطن جایی است که مکلف در آن ملک داشته و شش ماه در آنجا سکنا گزیده باشد. (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ص ۱۳۶) محقق حلی تصریح می‌کند که ملک، باید منزل باشد. (حلی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۵۱) شیخ طوسی در *نهایه*، سکونت بالفعل را شرط می‌داند. (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۱۲۴) تمامی این اختلافات، به جهت نحوه استظهار از اخبار این باب است.

برخی دیگر از فقها - برخلاف فقهای پیشین - معتقدند اخبار مذکور، ناظر به وطن عرفی هستند و مواردی که در اخبار مذکور بیان شده، صرفاً بیان برخی از مصادیق وطن عرفی است. (طباطبایی قمی، ۱۴۲۶ق، ج ۵، ص ۵۲۲) بنابراین اساساً این دسته از بیانات شارع، در مقام جعل و اختراع اصطلاح جدیدی به نام وطن شرعی نیستند. (فیاض کابلی، بی تا، ج ۴، ص ۴۱۹) محقق سبزواری تصریح می‌کند اموری نظیر وجود ملک و استیطان به مدت شش ماه، از باب تمثیل و بیان مصداق جهت تبیین حصول توطن عرفی هستند. (محقق سبزواری، ۱۲۴۷ق، ج ۲، ص ۴۰۸) آیت‌الله بهجت نیز - برخلاف کسانی که بحث از وطن شرعی را مطرح می‌کنند - می‌نویسد: «اقوی آن است که وطن، منحصر در وطن عرفی است و هیچ‌یک از وجود ملک و اقامت شش ماهه، شرطیت در صدق وطن ندارند؛ بلکه ملاک، صدق عرفی است که حسب شرایط مختلف، تغییر می‌کند.» (بهجت فومنی، ۱۴۲۳ق، ص ۲۷۴)

۳. نوم

یکی از نواقض وضو، «نوم» است. درباره مفهوم نوم، اخباری وارد شده که ظاهراً در مقام تبیین و تفسیر نوم شرعی هستند. در صحیح ابن مغیره آمده است از امام رضا علیه السلام پیرامون شخصی پرسیده شد که بر روی مرکب خود، خوابش می‌برد. آیا چنین خوابی هم ناقض است؟ امام فرمود: «خوابی ناقض وضو است که عقل را ببرد.» (طوسی، ۱۳۹۰ق، ج ۱، ص ۷۹) در صحیح زراره

به نقل از احد الصادقین عليه السلام آمده است که امام فرمود: «گاه چشم می‌خوابد، ولی قلب و گوش نمی‌خوابند. وضو آن‌گاه واجب می‌شود که چشم و گوش و قلب، همگی بخوابند». (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۲۴۵) در خبر دیگری، امام صادق عليه السلام به نقل از پدرشان فرمود: «شخصی که نشسته بخوابد، وضو بر او واجب نمی‌شود». (طوسی، ۱۳۹۰ق، ج ۱، ص ۸۰)

کاشف‌الغطا پس از اشاره به روایات مذکور می‌نویسد: «پرسش این است که آیا نوم، از امور عرفیه است و اخباری که در مقام تحدید و تعریف آن برآمده‌اند و به قیودی نظیر ذهاب عقل، غلبه بر سمع، غلبه بر بصر و یا غلبه بر هر دو اشاره کرده‌اند، در مقام کشف و پرده برداشتن از معنای عرفی نوم هستند یا اینکه نوم از یک حدّ و تعریف خاص شرعی برخوردار است؟ لذا چه بسا چیزی را در عرف، نوم بنامند، اما به لحاظ شرعی نوم شمرده نشود». (کاشف‌الغطا، ۱۴۲۲ق، ص ۹۸) سپس در مقام پاسخ می‌گوید: «وجه اول، قوی‌تر است؛ یعنی اخبار این باب، صرفاً در مقام تبیین و کشف نوم عرفی هستند». (همان)

۴. احتکار

درباره اینکه مفهوم احتکار در چه کالاهایی صدق می‌کند، اخبار متعددی وارد شده است. در یکی از این اخبار، امام صادق عليه السلام به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «احتکار تنها در شش چیز است: در گندم، جو، خرما، زیتون، روغن و کشمش». (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۷، ص ۴۲۶)

حال آیا اخبار مذکور، در مقام تعریف احتکار به عنوان یک اصطلاح خاص شرعی هستند یا اینکه صرفاً در مقام بیان مصادیق عرفی آن، متناسب با عرف صدور خبر هستند؟

مشهور فقها احتکار را مختص به موارد مذکور - البته غیر از روغن زیتون - می‌دانند. بنابراین گویا حرمت احتکار، از یک مفهوم خاص شرعی تبعیت می‌کند. (بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۸، ص ۶۲)

شیخ مفید - برخلاف مشهور - صدق مفهوم احتکار را در موارد شش‌گانه مذکور منحصر نمی‌داند. (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۶۱۶) طبق این دیدگاه، موارد مذکور صرفاً مصادیقی هستند که در عصر صدور خبر، به عنوان کالاهای اساسی شناخته می‌شدند.

بنابراین درباره مفاد تمام اخبار مذکور، جای این بحث است که آیا اخبار مذکور در مقام تفسیر و جعل اصطلاح خاص شرعی هستند یا اینکه صرفاً در مقام تطبیق مفهوم کلی بر برخی مصادیق هستند! بدیهی است اگر بگوییم صرفاً در مقام تطبیق هستند، احکام مربوطه الزاماً متوقف بر حصول مصادیق مذکور نیست.

نگاهی به اخبار و دیدگاه‌ها در باب استطاعت

آنچه گذشت، پاره‌ای از اخبار و آرا پیرامون برخی موضوعات فقهی همسو و مرتبط با محل بحث بود. اما درباره مفهوم استطاعت، اخبار و روایات فراوانی رسیده است که استطاعت در آیه حج را به وجود زاد و راحله تفسیر کرده‌اند. حفص کناسی از امام صادق ع پیرامون مقصود خداوند از استطاعت در آیه **«وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً»** (آل عمران: ۹۷) می‌پرسد. امام می‌فرماید: «مقصود خداوند، کسی است که از نظر بدنی، سالم باشد، مسیرش امن باشد و زاد و راحله داشته باشد». (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۳)^۱

در اینجا باید پرسید که مقصود این اخبار چیست. آیا شارع، در مقام تفسیر استطاعت به معنای خاص شرعی است و به عبارت دیگر. در مقام جعل و اختراع اصطلاح است یا اینکه صرفاً در مقام تبیین معنای معهود عرفی این واژه است و در این راستا به بیان برخی مصادیق پرداخته؟

در این باره دو دیدگاه اصلی وجود دارد:

۱. نویسنده، اخبار این باب را به تفصیل در ضمن مقاله‌ای دیگر ارائه کرده است. (رک: مؤذنی بیستگانی و دیگران، واکاوی حکم حج در فرض حصر تحصیل زاد و راحله با پرداخت بهای بیش از معمول).

۱. شرعی بودن مفهوم استطاعت

مشهور فقها - نظر به اخبار مذکور - استطاعت را دارای معنای شرعی می‌دانند. سید یزدی در عروه، تصریح می‌کند به اینکه شرط وجوب حج، استطاعت شرعی است و استطاعت شرعی را به وجود زاد و راحله، تفسیر می‌کند که در اخبار، مورد تصریح قرار گرفته است. فقهای نظیر آیات عظام امام خمینی، گلپایگانی، خوئی در «العروه الوثقی مع التعليقات» (یزدی، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص ۲۷۸)، بروجردی، نائینی، آقاضیا، فیروزآبادی، خوانساری، محقق اصفهانی در «العروة المحشی» (یزدی، ۱۴۱۹ق، ج ۴، ص ۳۶۳)، فاضل (یزدی، ج ۲، ص ۲۳۲) و منتظری (یزدی، ج ۲، ص ۱۰۴۱) هر کدام در تعلیقه‌هایی که بر عروه دارند و نیز میرزا جواد تبریزی در «التهذیب (تبریزی، ج ۱، ص ۵۹) همین دیدگاه را برگزیده‌اند.

۲. عرفی بودن مفهوم استطاعت

محقق سبزواری معتقد است «استطاعت، دارای معنای عرفی است که شارع نیز همان معنای عرفی را امضا کرده است؛ نه اینکه از یک معنای تعبدی شرعی برخوردار باشد». (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱۲، ص ۴۹) ایشان تأکید می‌کند که تمام اخبار این باب، اشاره به معنای عرفی دارند؛ نه اینکه در مقام بیان یک حکم مستقل تعبدی باشند. به اعتقاد وی دلیل مطلب، این است که در این اخبار، سخن از زاد و راحله، صحت بدن و امنیت مسیر به میان آمده که از نظر عرف عقلا، همگی شرایط عرفی یک سفر به شمار می‌روند؛ البته به حسب ازمینه، امکان و اشخاص، می‌توانند مختلف باشند. (سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۱۲، ص ۴۹) حاج آقارضا مدنی نیز می‌نویسد:

استطاعت شرعی به معنای واجدیت نسبت به زاد و راحله نیست؛ بلکه یکی از مصادیق آن است؛ مثل اینکه شخصی از مفهوم آب بپرسد و شما در جواب بگویید آب، همان است که در دریا یا در حوض، وجود دارد. در اینجا مقصود، تعیین مفهوم آب نیست. (مدنی کاشانی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۹۱)

بنابراین ایشان تصریح می‌کند که اخبار مذکور در مقام تطبیق مفهوم بر اظهر مصادیق هستند.

آیت‌الله مکارم شیرازی نیز ابراز می‌دارد که می‌توان استطاعت در ادله را به معنای عرفی آن دانست. (یزدی، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص ۲۷۸)

ضابطه تمییز بین حیث تمییز و تطبیق

یکی از مهم‌ترین ضوابطی که جهت تمییز دو حیث تطبیق و تفسیر از یکدیگر، مفید است، امکان‌سنجی الغای خصوصیت از قیود وارد شده در اخبار است. چنانچه الغای خصوصیت ممکن باشد، می‌توان حیث تطبیق را استظهار کرد؛ وگرنه اظهر، حمل اخبار بر حیث تفسیر است. تردیدی نیست که الغای خصوصیت نیاز به دلیل دارد؛ برای مثال، در مورد مفهوم‌شناسی نفقه گرچه اخبار فراوانی وارد شده که به بیان مصادیق نفقه از قبیل یک مدّ طعام و چهار لباس در سال و امثال این موارد پرداخته‌اند، لکن این امور، خصوصیت ندارند. دلیل بر این الغای خصوصیت، آیه ۱۹ سوره نساء است که می‌فرماید: ﴿عَاشِرُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ و با این دستور، وظایف مردان در برابر همسران خود را مطابق معروف و متعارف دانسته است. از این رو باید گفت اساساً اخبار مذکور در مقام تبیین همین معاشرت بالمعروف هستند. بدین ترتیب آیه مذکور، قرینه‌ای است بر جواز الغای خصوصیت نسبت به مصادیقی که در اخبار ذکر شده است. در نتیجه اخبار مذکور صرفاً در مقام تطبیق و بیان مصداق هستند.

نظر به همین مطلب، صاحب جواهر پس از نقل اقوال فقها می‌نویسد:

تشویش و اضطرابی که در کلمات فقها در این زمینه وجود دارد، بر کسی پوشیده نیست و اگر فقهای ما این مطلب را به عرف واگذار می‌کردند، بهتر بود. به نظر می‌رسد فقهای ما به تبعیت از کتب اهل سنت، به چنین آرا و نظراتی روی آوردند... اگر مدرک این حکم را معاشرت بالمعروف بدانیم، نه تنها

تمام مصادیقی که محل بحث قرار گرفته، واجب خواهند بود؛ بلکه حکم به وجوب مصادیق دیگری نیز می‌شود. (نجفی، بی تا، ج ۳۱، ص ۳۳۶)

مثال دیگری که می‌توان برای امکان الغای خصوصیت و حمل اخبار بر حیث تطبیق، به آن اشاره کرد، اخبار مربوط به شناخت مفهوم وطن است. در مورد وطن گرچه احادیثی وارد شده که در مقام تبیین مقصود شارع از وطن است، لکن اخباری را داریم که کاملاً ناظر به وطن عرفی سخن گفته‌اند؛ مثلاً در حدیثی آمده است که علی بن یقظین از امام رضا علیه السلام می‌پرسد: «شخصی که خانه‌ای در شهر یا زمینی دارد، آیا هنگام گذر از آن منزل، نماز را شکسته بخواند؟» امام علیه السلام فرمود: «اگر مدتی در آن سکونت داشته است، نماز را تمام می‌خواند؛ وگرنه باید شکسته بخواند». (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۲۱۲) در این حدیث، امام هیچ سخنی از سکونت به مدت شش ماه به میان نمی‌آورد که این حکایت از عدم دخالت سکونت شش ماهه در حصول عنوان وطن دارد. البته در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که پس فایده ذکر «سته اشهر» در بقیه روایات چیست! آیت الله بروجردی در پاسخ به این پرسش می‌نویسد: «ذکر سکونت شش ماهه از باب این است که این چنین سکونتی، از اشهر مصادیق وطن عرفی است». (بروجردی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۴۶۵) لذا این خبر، قرینه بر الغای خصوصیت از شش ماه سکونت می‌شود.

قرینه دیگر اینکه عمار بن موسی از امام صادق علیه السلام پیرامون شخصی پرسید که در سفر خود به باغ یا منزل خود وارد می‌شود. امام فرمود: «نماز را تمام می‌خواند؛ گرچه جز یک نخله در آنجا نداشته باشد. روزه خود را هم در آنجا می‌گیرد». (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۲۱۱) مطابق این خبر، وجود منزل نیز موضوعیت ندارد. البته در اینجا نیز این پرسش مطرح می‌شود که اگر وجود منزل، موضوعیت در حصول وطن ندارد، پس فایده ذکر منزل در برخی اخبار چیست! در پاسخ به این پرسش نیز آیت الله بروجردی می‌نویسد: «این قید از قیود غالبی است؛ زیرا غالب افراد در وطن خود صاحب منزل و ملک هستند.

بنابراین وجود منزل، قید غالبی است که محصل عنوان وطن عرفی است و موضوعیتی در تحقق عنوان وطن ندارد». (بروجردی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۴۶۵) وجود چنین اخباری در کنار اخبار پیشین، حکایت از جواز الغای خصوصیت نسبت به قیودی نظیر وجود منزل و اسکان شش ماهه دارد.

تطبیق ضابطه بر محل بحث

پس از آنکه امکان الغای خصوصیت را به عنوان یکی از ملاکات تمییز بین حیث تطبیق و تفسیر پذیرفتیم، به این مطلب اشاره می‌کنیم که در مورد مفهوم‌شناسی استطاعت، گرچه اخباری وارد شده که به بیان عناصر دخیل در حصول استطاعت از قبیل زاد و راحله، امنیت و... پرداخته‌اند، لکن در برخی اخبار، تعبیری به کار گرفته شده است که حکایت دارند از اینکه عناصر مذکور، خصوصیت و موضوعیت ندارند؛ بلکه غرض اصلی، حصول استطاعت عرفی است. در حدیثی از حلبی به نقل از امام صادق ع آمده که ایشان پیرامون آیه «**وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا**» (آل عمران: ۹۷) فرمود: «مقصود آن است که واجد چیزهایی باشد که بتواند حج را به جا آورد». (بروجردی، ۱۴۱۶ق، ج ۵، ص ۳) در این روایت از تعبیر «ما یحجّ به» استفاده شده است. این تعبیر، حکایت از آن دارد که عناصری نظیر زاد و راحله، همگی جهت تحصیل امکان انجام حج است؛ نه اینکه موضوعیتی در حصول عنوان استطاعت داشته باشند.^۱

از این رو محقق مدنی به حیثیت تطبیق در این اخبار تصریح می‌کند و می‌گوید چنین نیست که وجود زاد و راحله، مفاد استطاعت باشد؛ بلکه واجد زاد و راحله، یکی از مصادیق مستطیع است؛ مثل اینکه شخصی از ماهیت آب بپرسد و تو در جواب بگویی آب، چیزی است که در دریا یا در حوض، وجود دارد. در اینجا

۱. نگارنده، در این زمینه بحث مفصلی را در مقاله «مفهوم‌شناسی استطاعت در فرض عدم حاجت به راحله» نگاشته و موضوعیت نداشتن تحصیل زاد و راحله را به اثبات رسانده است. (ر.ک: مؤذنی بیستگانی، حمید و دیگران، ۱۳۹۸، دوره ۴، شماره ۱، ص ۷ تا ۲۸)

مقصود این نیست که مطلب مذکور، تعریف آب باشد؛ بلکه صرفاً از باب بیان اظهر مصادیق مستطیع است. (مدنی کاشانی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۹۱)
بدین ترتیب، روایت اخیرالذکر و امثال آن، مجوزی برای الغای خصوصیت از عناصر زاد و راحله هستند.

بر فرض که عرفی یا شرعی بودن مفهوم استطاعت، مشکوک بود؛ یعنی نمی‌دانستیم که آیا اخبار مذکور از حیث تفسیر، صادر شده‌اند یا از حیث تطبیق. مقتضای اصول عملیه، حمل بر حیث تطبیق و لزوم عرفی‌انگاری موضوع است؛ زیرا قصد معنای جدید یا در قالب حقیقت شرعیه یا در قالب تقیید موضوع به پاره‌ای از شروط و قیود شرعی صورت می‌گیرد. از آنجایی که معنای جدید، امر حادثی است که نیاز به دلیل دارد، مطابق اصل عدم حادث، حکم به لزوم حمل بر معنای سابق می‌شود. قیود و شروط نیز همگی - علاوه بر آنکه به حکم اصول لفظیه اصالة الاطلاق و امثال آن، متفی می‌گردند - مطابق اصل عدم نیز محکوم به فقدان هستند. بنابراین اصل، فقدان قصد هرگونه قید و شرطی است که منافات با ظاهر لفظ و اطلاق آن داشته باشد.

حال در مواجهه با اخبار باب استطاعت می‌گوییم چنانچه قرائن قطعی وجود نداشته باشد که شارع در مقام جعل جدید یا انضمام قیود و شروط جدید است، گفته می‌شود که شارع صرفاً به عنوان یک عالم به اوضاع و احوال الفاظ و عرف و عادت، در مقام تبیین پاره‌ای از مصادیق لفظ است تا مخاطب از علم به مصادیق، علم به معنا پیدا کند؛ چراکه یکی از اقسام تعریف، تعریف به مصداق است.

جراحی صدور اخبار باب استطاعت بر مبنای عرفی‌انگاری آن

عرفی‌انگاری مفهوم استطاعت و ادعای صدور اخبار از حیث تطبیق، ممکن است پژوهشگر را با این پرسش مواجه سازد که اگر شارع مقدس، از چنین موضوعاتی معنای متفاوتی را اراده نکرده است، پس وجه بیان این اخبار چیست؟

بی تردید اگر شارع، بیانی در این زمینه نمی داشت، الفاظ مذکور بر همان معنای عرفی حمل می شوند. اصل در مقام استظهار و کشف مراد متکلم از الفاظی که استخدام کرده، آن است که بر معنای عرفی حمل شوند. وقتی چنین اصلی به عنوان یکی از قواعد و دستورهای زبانی، پیش روی عرف مخاطب قرار دارد، چه وجهی دارد که شارع در مقام تبیین موضوعی قرار گیرد و عناصری را برای آن برشمرد و آن گاه محقق و مجتهد در مقام استظهار از آن احادیث، بکوشد تا موضوعیت داشتن عناصر مذکور در خبر را القا کند و بگوید عناصر مذکور هیچ موضوعیتی ندارند و اخبار مذکور، ناظر به همان معنای معهود عرفی هستند! آیا صدور چنین اخباری از سوی شارع، لغو نیست؟!

جهت پاسخ به این پرسش باید بگوییم اخبار این ابواب به اغراض متعددی می توانند صادر شده باشند. در اینجا به سه غرض از این اغراض، اشاره می کنیم:

۱. تبیین معنای عرفی و لغوی

بی تردید شارع مقدس علی رغم آنکه از حیث شاریت برخوردار است و مبلّغ احکامی است که دانش آن در اختیار کسی جز وی نیست، در عین حال از حیثیت های دیگری نیز برخوردار است. یکی از این حیثیت ها، حیثیت عالمیت اوست. شارع، یک عالم به احوال و اوضاع لغت است. بنا به حکم عقل مبنی بر لزوم مراجعه جاهل به عالم، عوام و توده امت نه تنها جهت کسب معارف و احکام الهی - که شارع از حیث شاریت، عالم به آنهاست - می بایست به شارع مراجعه کنند، بلکه لازم است جهت شناخت امور دیگری - از قبیل احوال و اوضاع لغات - نیز به شارع رجوع کنند؛ چراکه وی عالم، بلکه اعلم افراد به این جهات است. لذا اخباری که از این حیث صادر شوند را حمل بر تبیین معنای عرفی و لغوی یا تطبیق مفهوم عرفی و لغوی بر مصادیقش خواهیم کرد.

برای مثال، در اخبار مربوط به تعریف مفهوم وطن، شاهدیم که هر پرسشگری، زاویه ای از بحث را در جهت مفهوم شناسی وطن، مورد سؤال قرار می دهد. یکی

از امام رضا علیه السلام پیرامون شخصی می پرسد که در شهر خود، نماز را شکسته می خواند. امام فرمود: «اشکالی ندارد؛ مگر اینکه در آنجا منزلی داشته باشد که قصد توطن کرده باشد». وی در ادامه می پرسد: «قصد توطن چیست؟» امام می فرماید: «منزلی داشته باشد که شش ماه در آن اقامت گزیده باشد. در این صورت، هرگاه وارد آن شهر شود، نمازش تمام خواهد بود». (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۲۱۳) مطابق این خبر، وطن جایی است که شخص در آن منزل داشته و به مدت شش ماه در آن سکونت کرده باشد. دیگری از امام صادق علیه السلام پیرامون شخصی که در طی سفر به منزل خود می رسد، می پرسد که آیا باید نماز را تمام یا شکسته بخواند؟ حضرت فرمود: «باید نماز را شکسته بخواند. وطن، به منزلگاهی گفته می شود که قصد توطن شده باشد». (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۲۱۲)

اخبار متعددی وجود دارد که هر کدام مشتمل بر پاسخی از ناحیه امام است؛ به گونه ای که فقها را دچار اختلاف نظرهای اساسی کرده است که بالاخره وطن به چه معناست؟ فقیهی، ملک داشتن به انضمام شش ماه سکونت را شرط می داند. (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ص ۱۳۶) فقیه دیگری شرط می کند که ملک، باید منزل باشد. (محقق حلی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۵۱) برخی سکونت بالفعل را شرط می دانند. (طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۱۲۴) به همین ترتیب، دیدگاه ها در این زمینه مختلف شده است. اما اگر بگوییم شارع در اینجا اساساً از حیث شاریت سخن نمی گوید، بلکه به عنوان یک عالم به لغت، دست امت را می گیرد و آنان را در جهت معناشناسی چنین واژگانی راهنمایی می کند، دیگر وجهی برای چنین اختلافاتی باقی نمی ماند. بنابراین اساساً این دسته از بیانات شارع، در مقام جعل و اختراع اصطلاح جدیدی به نام وطن شرعی نیستند. (فیاض، بی تا، ج ۴، ص ۴۱۹) لذا شاهدیم که فقیهی چون محقق سبزواری تصریح می کند که اموری نظیر وجود ملک و استیطان به مدت شش ماه، از باب تمثیل و بیان مصداق جهت تبیین حصول توطن عرفی هستند. (سبزواری، ۱۲۴۷ق، ج ۲، ص ۴۰۸)

۲. دفع برخی شبهات

گاهی غرض از تبیین موضوع حکم، جنبه فقهی آن نیست؛ بلکه جنبه کلامی آن است. مثلاً در بحث استطاعت، یکی از پرسش‌هایی که پیش روی خوانندگان قرآن قرار می‌گیرد، این است که چرا خداوند در میان تمام دستورات و مناسک شرعی، تنها حج را مقید به استطاعت کرد؟ استطاعت که ابتدائاً تداعی‌کننده معنای قدرت عقلی است، مگر در تمام احکام و دستورات دینی، شرط نیست؟! پس وجه تخصیص حج به ذکر چنین قیدی چیست؟

پرسش مذکور را از منظر دیگری می‌توان مطرح ساخت و آن اینکه اساساً قدرت یکی از شرایط عمومی تکلیف است و از احکام عقل است؛ یعنی همان‌طور که برخورداری از عقل، یکی از شرایط عمومی تکلیف است و حاکم به آن، خود عقل است و همان‌گونه که بلوغ، یکی از شرایط عمومی تکلیف است و حاکم به آن، شرع است و نیازی نیست تا هر واجبی به طور خاص، مقید به آنها شود، قدرت نیز یکی از شرایط عمومی تکلیف است که حاکم به آن، خود عقل است. بنابراین نیازی نیست که شارع، حج را مقید و مشروط به آن کند. لذا وجه چنین تقییدی چیست؟ وجه معلق ساختن وجوب حج بر استطاعت چیست؟

باز از حیث دیگری می‌توان این پرسش را دنبال کرد و آن اینکه اساساً مگر آدمیان، قدرت بر فعل و ترک ندارند که خداوند می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ (آل عمران: ۹۷) و بدین ترتیب، وجوب حج را صرفاً متوجه کسانی می‌کند که از قدرت برخوردارند؟ برخلاف دیدگاه جبر که آدمیان را مسلوب‌الاختیار و فاقد قدرت و آزادی می‌داند، عدلیه، آدمیان را واجد قدرت می‌داند. پس چطور خداوند می‌فرماید مکلفان حج به جا آورند؛ البته آنان که قدرت دارند؟

این پرسش، به اشکال مختلفش، ذهن برخی مخاطبین در عصر حضور معصوم را هم - که آیه مذکور را می‌شنیدند - درگیر کرده بود. در خبر سکونی

آمده است شخصی از قدریه (که برخلاف جبریه قائل به قدرت و اختیار انسان هستند) از امام صادق ع پیرامون آیه ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ...﴾ (آل عمران: ۹۷) پرسید که مگر خداوند برای مردم، استطاعت قرار نداده است؟ امام فرمود: «وای بر تو! مقصود خداوند از استطاعت در این آیه، زاد و راحله است؛ نه استطاعت بدنی».
(کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۲۶۸)

مطابق این خبر، پرسشگر با این سؤال مواجه است که چرا خداوند، سخن از قدرت به میان آورده است؟ مگر در جایی که همه آدمیان، از اختیار و قدرت بر فعل و ترک برخوردارند، ذکر چنین قیدی لغو نیست؟!

امام جهت دفع این اشکال، گویی در صدد است تا بگوید قدرت، تنها به معنای عقلی نمی آید؛ بلکه قدرت، علی رغم معنای عقلی اش، از یک معنای عرفی هم برخوردار است. آری! در بسیاری از موارد، عقلاً قدرت بر انجام و ترک یک فعل وجود دارد؛ لکن عرف، آن را قدرت به شمار نمی آورد.

فرض کنیم شخصی بتواند با یک سال پیاده روی و مشقت فراوان و عسرو حرج جدی، خود را به موسم حج برساند و حج بگذارد. چنین شخصی قطعاً به لحاظ عقلی قادر است و حتی تکلیف وی به وجوب حج، عقلاً تکلیف به محال عقلی نخواهد بود. اما تردیدی نیست که اگر تفسیر واژه استطاعت را به عرف واگذار کنیم، عرف چنین شخصی را انسان توانمند و مستطیع محسوب نمی کند.

امام می کوشد تا مخاطب خود را به این مطلب، متفطن سازد که هرگز استطاعت، ناظر به قدرت عقلی نیست؛ بلکه استطاعت، از دو معنای عقلی و عرفی برخوردار است و آنچه جای پرسش دارد و مجال شبهه را فراهم می سازد، اخذ استطاعت به معنای عقلی اش در موضوع دلیل وجوب حج است؛ حال آنکه استطاعت به چنین معنایی، موضوع واقع نشده است.

بنابراین هیچ اتحاد یا تلازمی میان معنای لغوی و عرفی وجود ندارد تا قرار باشد شبهه ای که خاستگاه آن، حمل لفظ بر معنای لغوی است، در فرض حمل لفظ بر معنای عرفی هم چهره آشکار کند.

در اینجا به چند مثال که از تفاوت معنایی به لحاظ لغت و عرف برخوردارند، اشاره می‌کنیم:

مثال اول: واژه فقه در لغت به معنای مطلق فهم و علم به چیزی است؛ لکن عرفاً در معنای «فهم دقائق» به کار می‌رود. (تربتی شهابی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۰)

مثال دوم: واژه شکر در لغت به معنای کاری است که حاکی از تعظیم منعم به سبب انعام وی باشد؛ خواه با ذکر لسانی یا اعتقاد قلبی یا فعل جوارحی صورت پذیرد. (طریحی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۳۹) اما عرفاً بدین معناست که عبد، هر آنچه خداوند به وی عطا کرده است - اعم از گوش و چشم و... - را در همان مسیری صرف کند که برای آن آفریده شده است. بنابراین میان شکر لغوی و عرفی، نسبت عموم و خصوص مطلق وجود دارد. (رحمان ستایش، ۱۴۲۵ق، ص ۴۹۶)

مثال سوم: مثال دیگر اینکه فقها وقتی بحث می‌کنند که به کدامین عضو بدن، فرج گویند، این سؤال مطرح می‌گردد که آیا اساساً میان معنای لغوی و معنای عرفی فرج، اتحاد و یکسانی وجود دارد؟ برخی تصریح می‌کنند که این دو معنا اتحادی با یکدیگر ندارند؛ زیرا فرج، از نظر لغوی به معنای انفراج و گشایش است. لذا دُبر هم که از گشایش برخوردار است، داخل در فرج خواهد بود. اما از منظر عرفی، فرج اختصاص به قُبُل دارد؛ خواه برای مرد به کار رود یا برای زن. (ابن شهید ثانی، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۱۶۹)

بنابراین معنای لغوی و عرفی، الزماً با یکدیگر اتحاد ندارند. لذا فقها هرگاه در مقام مفهوم‌شناسی یک لفظ، شاهد تطابق عرف و لغت بوده‌اند، از کلیدواژه «معروف» بهره می‌جستند و با این کلیدواژه، در صدد تفهیم این مطلب بر می‌آمدند که در خصوص این لفظ، معنای عرفی و لغوی با هم اتحاد دارند. (کاشف‌الغطا، ۱۴۲۳ق، ص ۱۱۲)

البته «اگر لفظی در لغت برای معنایی وضع شده و در عرف در معنای دیگری حقیقت شده است، باید بر معنای عرفی حمل شود» (گرجی، ۱۴۲۱ق، ص ۲۰۰)؛ مگر آنکه دلیلی برخلاف آن وجود داشته باشد.

نظر به مطالب مذکور، کاملاً معقول و منطقی است که امام در صدد تفسیر موضوع استطاعت به معنای عرفی آن برآید و عناصری را که دخیل در تحقق معنای عرفی استطاعت است، بر شمرد تا گمان برده نشود که استطاعت، به معنای لغوی یا عقلی اش موضوع دلیل قرار گرفته است. در نتیجه، در عین حال که امام به تبیین موضوع حکم برآمده است، لکن ایشان را در مقام جعل اصطلاح یا عدول از معنای عرفی نمی‌دانیم.

۳. بیان محدوده برای استطاعت عرفی

نکته‌ای که در اینجا لازم است خاطر نشان گردد، این است که وقتی سخن از عرفی بودن مفهوم استطاعت به میان می‌آوریم، به معنای آن نیست که عرف، حدود و ثغور کاملاً معین و تعریف شده‌ای را به شکلی منضبط و مشخص برای استطاعت سراغ داشته باشد.

این ادعا، خلاف وجدان عرفی است؛ زیرا اگر نزد عرف سخن از استطاعت به میان بیاید، استطاعت را از مفاهیم تشکیکی ذومراتب می‌داند؛ مثلاً شخصی که پیاده‌روی او به مدت شش ماه طول بکشد تا در مراسم حج شرکت کند، آیا عرفاً مستطیع است یا نه؟ اگر زندگی او مختل نمی‌شود و بدون مشقت، قادر به پیاده‌روی است، عرفاً مستطیع خواهد بود. البته این امکان هم هست که بگوییم عرف، چنین اشخاصی را مستطیع محسوب نمی‌کند. چنین تردیدی زمانی جا دارد که ندانیم استطاعت عرفی در چه محدوده‌ای تعریف می‌شود. ضمن آنکه گاهی عرف، ممکن است که در تمییز بین ملاکات عقلی و لغوی با ملاکات عرفی خلط کند و به اشتباه، حکم یکی را به دیگری تسری دهد؛ مثلاً در جایی که عقلاً مکلفی مستطیع است، حکم به استطاعت عرفی او کند.

بنابراین نظر به اینکه استطاعت عرفی می‌تواند از محدوده زیادی در دو سر طیف حداقلی و حداکثری برخوردار باشد و نیز از آنجایی که امکان خلط بین مراتب استطاعت وجود دارد، این مهم، مورد عنایت و التفات ویژه شارع قرار گرفته است تا بفهماند استطاعت عرفی، بر پایه واجدیت زاد و راحله، ملاک

عمل است. این تبیین، بدان جهت است که خلطی بین معنای عرفی و عقلی پیش آید.

از همین رو برخی فقهای که قائل به عرفی بودن مفهوم استطاعت هستند، به مقتضای اخبار باب، استطاعت عرفی را به صورت مقید بیان می‌کنند و آن را چنین مقید می‌سازند که استطاعت عرفی باید ناشی از وجود زاد و راحله باشد. (عراقی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۳۰۰)

نتیجه‌گیری

- موضوعاتی که توسط شارع، تفسیر نشده‌اند و به عنوان یک مصطلح شرعی، مورد جعل مستقل قرار نگرفته‌اند یا شارع، قیود و شروطی افزون بر معنای عرفی بر آنها نیفزوده است، حمل بر معنای عرفی می‌شوند.

- احادیث و اخبار منقول که در مقام تبیین موضوعات احکام وارد شده‌اند، الزاماً بدین معنا نیست که در مقام جعل اصطلاح یا تقیید موضوع به پاره‌ای از قیود شرعی باشند؛ بلکه این اخبار ممکن است از حیث تفسیر و جعل اصطلاح از حیث تطبیق و بیان مصداق جهت اشاره به معنای عرفی صادر شده باشند.

- ضوابطی نظیر الغای خصوصیت و تناسب حکم و موضوع، می‌توانند پژوهشگر را جهت تشخیص و تمییز میان حیثیت تفسیری و تطبیقی یاری دهند. البته هر یک از این دو ضابطه نیاز به قرینه دارند.

- در مواردی که حیثیت تطبیقی و تفسیری، مشکوک باشد، اصل، حمل بر حیث تطبیقی است. بنابراین اخبار مرتبط با تبیین موضوع را صرفاً مبین اظهر مصداق یا بیان قیود غالبی می‌دانیم.

- عرفی‌انگاری مفهوم استطاعت، مستلزم لغویت اخبار این باب نخواهد بود؛ بلکه دلایل متعدد بر حکیمانه بودن صدور چنین اخباری وجود دارد.

انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.

۶. بهجت فومنی، محمدتقی (۱۴۲۳ق)، **وسيلة النجاة**، قم، انتشارات شفق، چاپ دوم.

۷. تبریزی، جواد بن علی، **التهدیب فی مناسک العمرة و الحج**، چاپ اول.

۸. تربتی شهابی خراسانی، محمود بن عبدالسلام (۱۴۱۷ق)، **ادوار فقه**، تهران، سازمان چاپ و انتشارات، چاپ پنجم.

۹. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، **تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة**، قم، مؤسسه آل البيت، چاپ اول.

۱۰. حکیم، محمدتقی بن محمدسعید (۱۴۱۸ق)، **الأصول العامة فی الفقه المقارن**، قم، چاپ دوم.

۱۱. رحمان ستایش، محمدکاظم (۱۴۲۵ق)، **رسائل فی ولاية الفقیه**، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول.

۱۲. سبحانی تبریزی، جعفر (۱۳۸۳)، **رسائل اصولیة**، قم، چاپ اول.

۱۳. سبزواری، سیدعبدالأعلى (۱۴۱۳ق)، **مهدّب الأحكام**، قم، مؤسسه المنار - دفتر حضرت آیت الله، چاپ چهارم.

منابع

قرآن

۱. ابن ادریس، محمد بن احمد (۱۴۱۰ق)، **السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی**، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.

۲. ابن جنید اسکافی، محمد بن احمد (۱۴۱۶ق)، **مجموعه فتاوی ابن جنید**، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.

۳. ابن شهید ثانی، محمد بن حسن (۱۴۱۹ق)، **استقصاء الاعتبار فی شرح الاستبصار**، قم، مؤسسه آل البيت، چاپ اول.

۴. بحرانی، یوسف بن احمد (۱۴۰۵ق)، **الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة**، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.

۵. بروجردی، سیدحسین (۱۴۱۶ق)، **تقریر بحث السید البروجردی**، قم، دفتر

۱۴. شهید ثانی، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۳ق)، **مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام**، قم، مؤسسة المعارف الإسلامية، چاپ اول.
۱۵. صاحب جواهر، محمدحسن بن باقر، **جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام**، جلد ۳۱، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ هفتم.
۱۶. طباطبایی قمی، سیدتقی (۱۴۲۶ق)، **مبانی منهاج الصالحین**، قم، منشورات قلم الشرق، چاپ اول.
۱۷. طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۰ق)، **المؤتلف من المختلف بین أئمة السلف**، مشهد، مجمع البحوث الإسلامية، چاپ اول.
۱۸. طریحی، فخرالدین (۱۴۱۶ق)، **مجمع البحرين**، تهران، کتابفروشی مرتضوی، چاپ سوم.
۱۹. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۷ق)، **المبسوط فى فقه الإمامية**، تهران، المكتبة المرتضوية لإحياء الآثار الجعفرية، چاپ سوم.
۲۰. _____ (۱۳۹۰ق)، **الإستبصار فيما اختلف من الأخبار**، تهران، دارالکتب الإسلامية، چاپ اول.
۲۱. _____ (۱۴۰۰ق)، **النهاية فى مجرد الفقه و الفتاوى**، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ دوم.
۲۲. _____ (۱۴۰۷ق)، **تهذیب الأحكام**، تحقیق خرسان، تهران، دارالکتب الإسلامية، چاپ چهارم.
۲۳. _____، **الخلافا**، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
۲۴. عراقی، ضیاء‌الدین (۱۴۱۴ق)، **شرح تبصرة المتعلمین**، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
۲۵. فیاض کابلی، محمد اسحاق، **تعالیق مبسوطه على العروة الوثقى**، قم، انتشارات محلاتی، چاپ اول.
۲۶. کاشف‌الغطا، حسن بن جعفر (۱۴۲۲ق)، **أنوار الفقاهة - كتاب الطهارة**، نجف اشرف، مؤسسه کاشف‌الغطا، چاپ اول.
۲۷. کاشف‌الغطا، مهدی (۱۴۲۳ق)، **أحكام المتاجر المحرمة**، نجف اشرف، مؤسسه کاشف‌الغطا، چاپ اول.
۲۸. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق)، **الكافی**، تهران، دارالکتب الإسلامية، چاپ چهارم.
۲۹. گرجی، ابوالقاسم (۱۴۲۱ق)، **تاریخ فقه و فقها**، جلد، تهران، مؤسسه سمت، چاپ سوم.

۳۰. محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۱۸ق)، **المختصر النافع فی فقه الإمامیه**، قم، مؤسسه المطبوعات الدینیة، چاپ ششم.

۳۱. محقق سبزواری، محمدباقر بن محمد مؤمن (۱۲۴۷ق)، **ذخیره المعاد فی شرح الإرشاد**، جلد دوم، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول.

۳۲. مدنی کاشانی، رضا (۱۴۱۱ق)، **براهین الحج للفقهاء و الحجج**، کاشان، مدرسه علمیه آیه الله مدنی کاشانی، چاپ سوم.

۳۳. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق)، **أحكام النساء**، جلد ۱، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، چاپ اول.

۳۴. _____ (۱۴۱۳ق)، **المقتعة**، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، چاپ اول.

۳۵. مودنی بیستگانی، حمید و مختاری افرکتی، نادر و سالارزهی، امیرحمزه (۱۳۹۹)، «واکاوی حکم حج در فرض حصر تحصیل زاد و راحله با پرداخت بهای بیش از معمول»، **پژوهشنامه حج**

و زیارت، انتشار آنلاین.

۳۶. _____ (۱۳۹۸)، «مفهوم شناسی استطاعت در فرض عدم حاجت به راحله»، **پژوهشنامه حج و زیارت**، دوره ۴، شماره ۱، بهار و تابستان، ص ۲۸-۷.

۳۷. یزدی، سیدمحمدکاظم (۱۴۲۸ق)، **العروة الوثقی مع تعلیقات الفاضل**، جلد دوم، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، چاپ اول.

۳۸. _____ (۱۴۲۸ق)، **العروة الوثقی مع التعلیقات**، قم، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، چاپ اول.

۳۹. _____ (۱۴۱۹ق)، **العروة الوثقی (المحشی)**، جلد چهارم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

